

مقدمه

فقدان پارادایم یکی از اساسی‌ترین مباحث در حوزه علوم انسانی است. این در حالی است که تغییر پارادایم در حوزه‌های علوم تجربی - در عین راه‌گشا بودن - به معضلی تبدیل شده است. فقدان پارادایم، امکان ایجاد زمینه‌های لازم را برای انجام تحقیقات در مسائل اجتماعی - انسانی با ضریب اطمینان مطلوب کاهش می‌دهد. از طرف دیگر، سیر تحول پارادایمها - که هر یک در دوره خاص بر شیوه تحقیق و تفحص غلبه تام داشته‌اند - اتکای بی‌چون و چرا به پارادایمهای موجود را دشوار ساخته است. چنین مشکلی اکنون در روش‌شناسی علوم تجربی کاملاً مورد توجه است.

مسئله مهم در ارتباط با پارادایم در علوم انسانی، کثرت وجوه پدیده‌ها و موضوعات و غیرقابل کنترل علمی بودن تجربه در این حوزه است. از این رو، کثرت چهارچوبهای نظری و روشهای فهم و تبیین در این حوزه امری رایج و بدیهی است. یکی از موضوعاتی که در حوزه علوم انسانی بیانگر معضل فقدان پارادایم است، موضوع انقلابهای اجتماعی است. تعدد نظریات در این مورد اکنون به حدی است که دسته‌بندی آنها خود به یک کار تخصصی تبدیل شده است. نکته مهم در اینجا این است که اگر بتوان در علوم تجربی حوزه‌های مشترک را برای مطالعه پدیده‌ها در حاشیه مدنظر داشت، چنین حوزه‌هایی در علوم انسانی باید در کانون توجه باشند. گرچه تفکیک و واگرایی رشته‌های تخصصی در علوم انسانی به عمق مطالعات در این حوزه کمک کرده است، در عین حال باعث ایجاد نقصان در فهم جامع مسائل و موضوعات انسانی - اجتماعی نیز شده است. این مطلب در مورد انقلابات اجتماعی بخوبی قابل مشاهده است.

سؤال اصلی این است که با چه راهکارهایی می‌توان در عین فقدان پارادایم مشترک در علوم انسانی به فهم نسبتاً جامعی نسبت به پدیده‌ای چون انقلاب اجتماعی دست یافت؟ مفروض بنیادین ما در این کتاب این است که انقلاب یک موضوع بین‌رشته‌ای است و فقط با ایجاد ارتباط بین شیوه‌ها و چشم‌اندازهای نظری موجود در هر یک از این رشته‌ها امکان درک جامع از پدیده انقلاب محقق می‌شود. به این منظور، ابتدا به تلاش‌های انجام شده در شناسایی و دسته‌بندی نظریه‌های انقلاب و سپس به نکاتی در مورد علوم انسانی اشاره می‌شود و در نهایت از منظر چند رشته در علوم انسانی به مقوله انقلاب نگریسته می‌شود.

نظریه‌های انقلاب. از زمان انقلاب فرانسه تاکنون در باب ماهیت، علل و پیامدهای انقلابات، نظریه‌پردازیهای گوناگونی صورت گرفته است. هر یک از این نظریه‌ها با اتکا به مبانی نظری و شیوه‌های خاص خود سعی در تبیین و فهم انقلابات اجتماعی داشته‌اند. در حال حاضر تعدد و تکثر این نظریه‌ها به حدی است که دسته‌بندی و فهم خود این نظریه‌ها به نوعی کار علمی تبدیل شده است. شاید بتوان گفت نظریه‌شناسی انقلاب خود تخصصی در حوزه علوم انسانی است. پیش از آغاز بحث در مورد رابطه علوم انسانی با مقوله انقلاب، به دسته‌بندی‌های موجود در این رابطه اشاره می‌شود.

جک گلدستون نظریه‌های انقلاب را به سه دسته تقسیم کرده است^۱ که عبارتند از «نظریه‌های تاریخ طبیعی انقلاب»، «نظریه‌های عمومی انقلاب» و «نظریه‌های ساختاری انقلاب». دسته اول حیات قانونمندی برای انقلابات قائلند و به بررسی مراحل مختلف این حیات طبیعی می‌پردازند. دسته دوم به عوامل عمده‌ای که در وقوع انقلاب مؤثر بوده، توجه کرده است؛ برای مثال عوامل «روانشناختی» یا «عدم تعادل سیستمی» و یا «توانایی در بسیج منابع» برای مقابله با قدرت مستقر توسط ناراضیان. در دسته سوم به خصوصیات دولتهای مستقر و نقاط ضعف آن در کنار منازعه نخبگان سیاسی و بروز

1. Foran, J.; "Theories Revolution: Towards the Fourth Generation", *Sociological Theory*.

عینی ناخرسندی مردم توجه شده است.

چارلمرز جانسون، از منظری دیگر، نظریه‌های انقلاب را به چهار دسته تقسیم می‌کند: دسته اول «نظریه‌های معطوف به بازیگر»، دسته دوم «نظریه‌های ساختاری»، دسته سوم «نظریه‌های تقارن» و دسته چهارم «نظریه‌های فرایند». در دسته اول، نظریه پرداز به علل جذب افراد و گروهها به سوی کنش انقلابی می‌پردازد. در دسته دوم، برخلاف دسته اول که به جهت‌گیری ذهنی و درونی افراد و گروهها توجه دارد، به زمینه‌ها و مؤلفه‌های عینی ساختاری و بیرونی می‌پردازد که مستقل از تمایلات و جهت‌گیریهای افراد و گروههاست. در دسته سوم به تلفیق دو جهت‌گیری نظری مذکور می‌پردازد. دسته چهارم بیشتر با عطف به فرایند تاریخی، به روند تغییرات و چگونگی انتقال از یک وضعیت به وضعیت دیگر تا بروز کامل انقلاب می‌پردازد.^۱

از منظر دیگری، حسین بشیریه نظریه‌های انقلاب را در چهارچوب آراء متفکرانی چون مارکس، ماکیاولی، پاره‌تو، دورکهایم، وبر و دوتوکویل بررسی کرده است. در این دسته‌بندی، نظریه مارکسیستی در تبیین منشأ انقلابات معطوف به منازعات اجتماعی شناخته می‌شود. واقعگرایی ماکیاولی و پاره‌تو در دسته دوم قرار می‌گیرد که دیدی کاملاً سیاسی نسبت به انقلابات دارد و آنها را صرفاً جابه‌جایی قدرت در دست نخبگان می‌شناسد. دسته سوم منتسب به نگرش جامعه‌شناختی دورکهایمی است که در آن خلأ هنجاری^۲ حاصل از فقدان تعلق خاطر به هنجارهای قاطع در جامعه زمینه‌ساز گرایش افراد و گروهها به بسیج سیاسی برای انقلاب و تغییر وضع موجود می‌شود. دسته چهارم بر نظریه کاریزمایی ماکس وبر مبتنی است. در این چهارچوب نیروی تاریخی - اجتماعی که در سیر حرکت انقلابی نقش تعیین کننده دارد شخصیت کاریزمایی رهبرانی است که در شرایط اجتماعی - سیاسی و فرهنگی خاصی، ظهور و حرکت انقلابی را هدایت می‌کنند. دسته آخر در این دسته‌بندی بر نظریات دوتوکویل، دیویس و تدگار مبتنی است که به تصور افراد از وضعیت خویش به عنوان زمینه اولیه

1. Johnson, Chalmers; *Revolutionary Change Little*.

2. anomi

بروز حرکت‌های انقلابی توجه دارند.^۱

در یک تقسیم‌بندی متفاوت، تدا اسکاچپول قائل به وجود چهار دسته از انواع نظریه‌های انقلاب است که با ارائه نظریه ساختاری خودش به پنج دسته قابل تقسیم است. وی دسته اول را نظریه مارکسیستی انقلاب می‌نامد که بر اساس آن نزاع طبقاتی حاصل از تغییر در زیربنای اجتماعی منشأ بروز انقلابات اجتماعی دانسته می‌شود. دسته دوم، نظریه‌های روانشناسی انقلاب است که حالت روانی مردم در شرایط عدم تناسب بین چیزهای با ارزش از یکسو، و فرصت دستیابی به آنها از سوی دیگر، منشأ خشونت سیاسی می‌شود. دسته سوم، نظریه وفاقی نظام‌های ارزشی است که به هم خوردن تعادل بین ارزشهای درون سیستم با محیط پیرامون آن را منشأ ایجاد بحران برای یک سیستم اجتماعی و به تبع آن بروز خشونت می‌داند. دسته چهارم، نظریه نزاع سیاسی است که در چهارچوب آن، انقلاب را حاصل شرایطی می‌داند که در نتیجه تعدد حاکمیت ایجاد شده است و نزاع بین مدعیان در نهایت به جابه‌جایی قدرت ختم می‌شود. اسکاچپول سرانجام نظریه خویش را با عنوان نظریه ساختاری ارائه می‌دهد.^۲ در تقسیم‌بندی دیگر، نظریات انقلاب با معیار نسلها دسته‌بندی شده‌اند. گلدستون به سه نسل و جان فورن به چهار نسل در نظریه پردازی انقلاب اشاره کرده‌اند.^۳

اشتان تیلور نیز با مبنا قرار دادن علوم اجتماعی و ارتباط آن با نظریه انقلاب، دسته‌بندی خاصی را ارائه می‌دهد. وی نظریه‌های انقلاب را به چهار دسته جامعه‌شناختی، روانشناختی - اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تقسیم می‌کند. در نوع جامعه‌شناختی، وی با اشاره به دسته‌بندی رایج در نظریه‌های جامعه‌شناسی به دو نوع کارکردگرایانه و منازعه محور، نظریه‌های جامعه‌شناسانه انقلاب را نیز بر اساس این تمایز نظری دسته‌بندی می‌کند. در نوع اول وی «نظریه تحول انقلابی» چارلمرز جانسون را در نظر می‌گیرد؛ در این نظریه ثبات اجتماعی و تعادل سیستمی محور بحث است و به

۱. بشیریه، حسین؛ انقلاب و بسیج سیاسی؛ ص ۲۱-۷۵.

2. Skocpol, Theda; *State and Social Revolutions*.

3. "Theories Revolution: Towards the Fourth Generation", *Sociological Theory*.

هم خوردن تعادل سیستم (نظام اجتماعی) منشأ بروز انقلاب در نظر گرفته می‌شود. در چهارچوب نگرش منازعه محور، تیلور به نظریات کارل مارکس، برینگتون مور، و تدا اسکاچپول اشاره دارد. در بحث مربوط به مارکس، تیلور بیش از هر چیز به وجوه ناسازگار نظریه مارکسیستی انقلاب با واقعیات تاریخی و تعدیلهای انجام شده در این نوع نظریه می‌پردازد. بدین ترتیب به نظریات برینگتون مور در کتاب ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دمکراسی به عنوان یکی از انواع تعدیلهای انجام شده در نظریه مارکس در باب انقلاب اشاره می‌کند.^۱

تیلور در چهارچوب کلی دسته‌بندی خویش، به نظریه‌های روانشناختی - اجتماعی به عنوان دسته دوم از نظریات انقلاب اشاره دارد. وی اینگونه نظریات را در قالب دو نوع ادراکی^۲ و بیتابی - تهاجمی^۳ معرفی می‌کند.

در تشریح نظریات سیاسی انقلاب، تیلور ابتدا در زمینه تاریخ نظریه‌های انقلاب به «سه موج» اشاره می‌کند. موج اول مربوط به دوران کلاسیک است که در آن جنبه هنجاری - اخلاقی انقلاب بررسی می‌شود؛ نظریه‌های ارسطو مثال بارز آن است. موج دوم مربوط به دورانی است که از منظر توصیفی به انقلاب نگریسته می‌شد. در این مرحله، انقلاب چونان توطئه سیاسی سازمان یافته پنداشته می‌شد و در قالب تاریخ سیاسی نخبگان به آن می‌پرداختند. نهایتاً، موج سوم به تبیین انقلاب و همچنین عوامل مؤثر در فرایند شکل‌گیری انقلاب پرداخته است.

تیلور، نظریه‌های تبیین انقلاب را از منظر سیاسی در قالب دو نوع نظریه شناسایی می‌کند. این دسته‌بندی تکرار دسته‌بندی‌ای است که وی در مورد نظریه‌های جامعه‌شناختی انقلاب به کار برده بود، یعنی نظریه کارکردی و نظریه منازعه. وی نظریات ساموئل هانتینگتون را در نوع اول و نظریات چارلز تیلی را در نوع دوم قرار می‌دهد.^۴

1. Taylor, Stan; *Social Science and Revolutions*; pp. 13-20. 2. cognitive
3. frustration-aggression 4. *Ibid.*; pp. 150-152.

سرانجام تیلور به نظریه‌های اقتصادی انقلاب می‌پردازد. در اینگونه نظریه‌ها «انتخاب عقلایی» با نگرش خاص خود نسبت به انسان کنشگر و انتخابگر، انقلاب را حاصل کنش جمعی افرادی می‌داند که با درک خاص خود از وضعیت موجود در پی به حداکثر رساندن دستاوردهای خود هستند.^۱

از دیگر تلاشهایی که در جهت ارائه تصویری جامع از نظریه‌های انقلاب به عمل آمده است می‌توان از کار آلوین استانفورد کوهن نام برد. وی با اشاره به ضرورت ارائه تعریف نظام‌مندی از مقوله انقلاب، تأکید خود را بر فهم وجوه برجسته نظریه‌های انقلاب و چگونگی و چرایی وقوع انقلابات می‌گذارد. محور دیگر تلاش وی روشن ساختن وجوه تمایز این نظریه‌هاست.^۲

کوهن در تعبیری کلی، از نظریه‌های انقلاب به عنوان «مکاتب» نام می‌برد و سعی در فهم آنها چونان مکاتبی از اندیشه سیاسی - اجتماعی دارد. در همین راستا، وی روشی تحلیلی - انتقادی را برمی‌گزیند و به بررسی مکاتب مورد نظر خود می‌پردازد. در این پردازش، وی مبنای تمایز نظریه‌های مطرح در باب انقلاب را به دو دسته کلی تقسیم می‌کند: اول آنهایی که انقلاب را فرایندی گریزناپذیر و وقوع آن را به تبع عوامل و شرایط معینی ضروری و لازم و بدیهی می‌دانند؛ دوم آنهایی که انقلاب را پدیده‌ای عارضی می‌دانند که می‌توان از وقوع آن اجتناب کرد. در دستگاه فکری اول ضرورت تاریخی حیات بشری به گونه‌ای روند حرکت تاریخی را به پیش می‌برد که نهایتاً انقلاب اجتماعی را به دنبال خواهد داشت. در دستگاه فکری دسته دوم ثبات و تداوم در وضعیت یک جامعه هم طبیعی و هم مطلوب است. انقلاب در این چهارچوب بیانگر بروز آسیب و عوارض در نظام اجتماعی است و می‌توان از آن دوری جست. همچنین هیچ ضرورت تاریخی در بطن حیات تاریخی بشر نهفته نیست و صرفاً بر اثر فقدان برخی عوامل امکان بروز وقایع پیش می‌آید.

کوهن مکتب مارکسیستی انقلاب را از نوع دستگاه فکری اول می‌داند که خود

1. *Ibid.*; pp. 114-143.

۲. کوهن، استانفورد؛ نظریه‌های انقلاب.

مشمول بر چند گونه است. نظریه‌های کارکردی، روانشناسانه و جامعه توده‌وار از انواع دستگاہ دوم هستند. در میان نظریه پردازان دسته اول مارکس، لنین و مائو و در میان دسته دوم چارلمرز جانسون، تدگار، هانا آرنت و کورن هاووزر را نام می‌برد.^۱

اخیراً، حمیرا مشیرزاده نیز تلاش کرده است دسته‌بندی جامعی از نظریه‌های انقلاب ارائه دهد؛ وی این نظریه‌ها را با عنوان «سه موج» دسته‌بندی کرده است.^۲ موج اول شامل نظریه پردازان کلاسیک است. این دوره شامل متفکرانی چون کارل مارکس، توکویل، دورکهایم، پاره‌تو و ماکس وبر می‌شود. به نظر وی موج دوم، اولین تلاش برای مطالعه علمی انقلاب بوده است. نماینده این نوع نظریه پردازی، که از نوع تاریخ طبیعی انقلاب است، کرین بریتون است. نهایتاً، موج سوم نظریه پردازی شامل دو نوع کلان و خرد است. در نوع کلان نظریه‌هایی چون نظریه جامعه‌شناختی مور، اسکاچپول و جانسون قرار دارد و در نوع خرد نظریه‌های روانشناختی انقلاب.

نقدی بر مطالعات انجام شده. هریک از دسته‌بندی‌های صورت گرفته، در عین مفید و مؤثر بودن، دچار ضعف‌های بارزی نیز هستند. آنچه در میان عموم این دسته‌بندی‌ها مشترک است، فقدان مبانی روشی مشخص است. تقسیم‌بندی‌ها عموماً اختیاری - ذهنی است و ضرورت‌های عینی نادیده گرفته شده‌اند. علاوه بر این، عموماً دسته‌بندی‌ها هیچ توجهی به نظریه‌های هنجاری انقلاب نداشته‌اند. هیچ یک نامی از جامعه‌شناسی تاریخی انقلاب نبرده‌اند. تفاوت بین جامعه‌شناسی سیاسی، نظریه سیاسی و جامعه‌شناسی تاریخی در ابهام مانده است. نهایت اینکه جایگاه بحث انقلاب از نظر پارادایمی همچنان در حالت تعلیق باقی مانده است.

ضعف‌های موجود در دسته‌بندی نظریه‌های انقلاب می‌تواند بیانگر دو نکته اساسی باشد: اول پیچیدگی و گستردگی مقوله انقلاب و دوم ضرورت پرداختن به مقوله انقلاب از منظری چندوجهی. بدیهی است هریک از انواع نظریه‌های انقلاب دربرگیرنده نکاتی

۱. همان.

۲. مشیرزاده، حمیرا؛ «نگرشی اجمالی به نظریه‌های انقلاب در علوم اجتماعی»، مجموعه مقالات انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن.

با اهمیت از واقعیات مربوط به انقلابات است؛ اما معضل اساسی عدم ارتباط لازم بین این نظریات است. امکان ایجاد ارتباط بین این نظریه‌ها فقط در صورتی محقق می‌شود که جایگاه هریک از آنها در یک چهارچوب پارادایمی واحد مشخص شود تا هم در مورد وجوه مربوط به انقلاب غفلت نشود و هم اینکه به هر وجهی در ارتباط با دیگر وجوه نگریسته شود. چنین کاری در قالب آنچه می‌توان آن را علوم انسانی نامید میسر است.

علوم انسانی و انقلاب

۱. قلمرو علوم انسانی. قلمرو علوم انسانی^۱ بسیار گسترده است. از فلسفه تاریخ و الهیات تا روانشناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و تا نقد ادبی هر یک به نحوی در چهارچوب علوم انسانی قرار دارند. هریک از این رشته‌ها از یکسو دارای موضوعات و قلمروهای مطالعاتی خاص خود هستند و از سوی دیگر مبتنی بر مبانی نظری، مفروضات و شیوه‌های معینی در پرداختن به این موضوعات. در عین حال بسیاری از این رشته‌ها موضوعات مشترک، مبانی نظری یکسان و شیوه‌های مشابهی در پرداختن به مسائل مورد نظر خود دارند.

در یک تعبیر بسیار کلی می‌توان موضوع رشته‌های مختلف علوم انسانی را حیات انسانی - اجتماعی نامید. هریک از این رشته‌ها به وجه یا جوهری از این موضوع کلی می‌پردازند، در عین اینکه هریک این کار را از منظر خاص خود انجام می‌دهند. موضوعاتی چون فرد انسانی، روابط افراد انسانی، تجربیات فردی و گروهی، سیر تغییر و تحول در زندگی فردی و جمعی، معضلات و گرفتاریهای حاصل از زندگی جمعی، تلاش فردی و گروهی انسانها برای دستیابی به خواسته‌های خویش، پرسشهای انسان درباره حیات خویش و تلاش وی برای ایجاد ارتباط با دنیای پیرامون، هریک به نحوی زمینه‌ساز طرح پرسشهای علمی ییشماری است که پاسخگویی به آنها را می‌توان علت

۱. «علوم انسانی» در برگیرنده حوزه‌هایی است که عموماً بین humanities و social science تقسیم می‌شوند.

وجودی علوم انسانی دانست.

فلسفه و الهیات، دو پیشگام در معارف انسانی، سعی در تفسیر جهان و امور گوناگون مرتبط با بودن انسان در این جهان دارند. علم تاریخ در تلاش برای ساماندهی نظری تجربیات انسانی - اجتماعی است. فلسفه تاریخ به دنبال کشف معنا در سرشت حیات تاریخی انسان است. روانشناسی سعی در فهم خصایل فردی انسان و عوامل و عناصر تأثیرگذار و تعیین کننده در شیوه رفتار و عمل او دارد. روانشناسی اجتماعی به دنبال دستیابی به درک درست از اعمال جمعی انسانهاست. جامعه‌شناسی به گروهها و روابط بین آنها و نیز نهادهایی که حیات اجتماعی انسان را متبلور می‌سازند می‌پردازد و جامعه‌شناسی سیاسی به رابطه یکی از این نهادها یعنی دولت با کل جامعه. در حالی که جامعه‌شناسی تاریخی به چرایی و چگونگی سیر تغییر در زندگی اجتماعی توجه دارد و نهایتاً، اندیشه سیاسی به دنبال فهم آراء و عقایدی است که در طول تاریخ درباره چگونگی سامان‌بخشی به وجه سیاسی حیات انسانی ابراز شده‌اند.

۲. انقلاب. انقلاب اکنون یکی از وجوه پذیرفته شده در حیات بشری است. اما پرسش این است که آیا به همان نسبت شناخته شده نیز هست؟ وجه بارز پدیده انقلاب تغییر در ساختار اقتدار سیاسی است، اما وجه تمایز انقلاب با هر دگرگونی دیگری بروز تغییر در همه یا بیشتر حوزه‌های حیات سیاسی - اجتماعی یک جامعه است و می‌تواند چونان آغاز دوران جدیدی برای آن باشد. حال سؤال این است که با چنین ویژگی‌هایی انقلاب موضوع کدام رشته دانشگاهی است؟ اصولاً چنین موضوعی در قلمرو کدام حوزه منحصر مطالعاتی قرار می‌گیرد؟ آیا انقلاب یک دگرگونی تاریخی است یا یک تحول اجتماعی؟ آیا انقلاب تجلیگاه و حاصل کنش عده کثیری از افراد جامعه است یا نوعی مبارزه بر سر قدرت؟ آیا انقلاب یک آرمان است یا یک ضرورت، آیا گریزناپذیر است یا قابل اجتناب؟ بدیهی است پاسخ به همه این پرسشها در محدوده هیچ یک از حوزه‌های مطالعاتی رایج دانشگاهی محصور و میسور نیست.

در حال حاضر، مباحث مربوط به انقلاب طیف بسیار وسیعی را در روش و چهارچوب نظری دربرمی‌گیرد. این طیف، دربرگیرنده کلاترین تا خردترین سطوح

مطالعه است. انقلاب، هم به عنوان طریقه‌ای برای رسیدن به آرمانهای متعالی و در پاسخ به سؤالات بنیادین انسان در باب معنای حیات و غایت سرنوشت انسانی مطرح است و هم در سطحی بسیار خرد به عنوان صرف واکنش‌های آنی افراد در پاسخ به محرک‌های بیرونی. انقلاب، هم به عنوان یک فرایند بنیادی تغییر در ساختار سیاسی - اجتماعی مطرح است و هم در سطحی بسیار خرد به عنوان نوعی کنش خشونت‌بار. انقلاب، هم به عنوان نتیجه تاریخی یک عامل مسلط در نظر گرفته می‌شود و هم محصول احتمالات عینی که در تعامل و تقابل با یکدیگر قرار دارند. انقلاب، هم موضوعی است در بررسی تاریخ غرب و هم یکی از وجوه عمده سیاست و جامعه در جهان سوم.

علوم انسانی و نظریه‌های انقلاب

انقلاب برای علوم انسانی هم پدیده‌ای است که موضوع مطالعه است و هم ایده‌ای است که موضوع فهم و درک است. یکجا، خود انقلاب موضوع مطالعه است و جایی دیگر، فکر آن. نظریه انقلاب، هم نظریه‌ای برای انقلاب است و هم نظریه‌ای درباره انقلاب. آنجا که برای انقلاب است مبنایی است برای عمل انقلابی و آنجا که درباره انقلاب است به بررسی چرایی و چگونگی وقوع آن می‌پردازد. به عبارت دیگر، دو نگرش متفاوت در مورد انقلاب عبارتند از اندیشه هنجاری انقلاب که نظریه‌ای آرمانی برای تبیین ضرورت انقلاب و مطلوبیت آن است؛ و دیگری ارائه نظریه برای تبیین علت و فهم معنای انقلاب. در شکل دوم، نظریه در پی یافتن پاسخ برای پرسش در باب چرایی و چیستی انقلاب است.

۱. فلسفه و انقلاب. اگرچه در نظر اول نمی‌توان رابطه چندانی مابین فلسفه و انقلاب مشاهده کرد، با دقت بیشتر می‌توان موارد برجسته‌ای را در تاریخ فلسفه دید که رابطه جوهری با انقلاب داشته‌اند. اساساً، ایدئالیسم آلمانی به عنوان فلسفه انقلاب شناخته شده است. کانت و هگل شدیداً از انقلاب فرانسه تأثیر پذیرفتند. کما اینکه فلسفه هگل بخصوص فلسفه تاریخ او - که به تعبیری خود فلسفه هگل است - با تأثیرپذیری از انقلاب فرانسه شکل گرفته است. از نظر هگل، رسیدن انسان به خرسندی

و کمال عقلانیت با انقلاب فرانسه تحقق تاریخی پیدا می‌کند.^۱ همانند ایدئالیسم آلمانی، ماتریالیسم تاریخی مارکس نیز پیوند بنیادین با مقوله انقلاب دارد. از نظر مارکس، انقلاب فرانسه بیانگر تحقق رسالت تاریخی طبقه بورژوا بوده است تا زمینه برای وقوع انقلاب سوسیالیستی در آینده فراهم شود و به تبع آن آزادی انسان محقق شود. سرشت و معنای تاریخ انسان و تحقق معنای وجودی او تنها از طریق انقلاب پرولتاریایی ممکن است.^۲

مکتب اگزیستانسیالیسم مکتب فلسفی دیگری است که با مقوله انقلاب قرابت ماهوی دارد. تقدم وجود بر ماهیت، نقش اراده انسانی و ضرورت انتخاب و عمل به آن از عناصر این مکتبند. از نظر سارتر، فیلسوف برجسته اگزیستانسیالیست، ماهیت انسان حاصل عمل وی و مولود اراده اوست. عصیان علیه وضع موجود در این مکتب بازتاب انتخاب و آزادی و مسئولیت انسانی است.^۳

۲. الهیات و انقلاب. مقوله انقلاب در الهیات هرگز در کانون توجه نبوده است؛ اما در دروان معاصر، احیای گری اسلامی و الهیات‌رهای بخش توجه خاصی به مقوله انقلاب نشان داده‌اند. این دو جریان دینی - فکری، به جای تأکید صرف بر باورهای درست^۴ بر عمل درست^۵ تأکید می‌ورزند. در چهارچوب این دو نگرش، با توجه به شکاف چشمگیری که بین وضع انسانی با غایت وجودی انسان وجود دارد، انقلاب هنجاری ضرورتی است برای رهایی از وضعیت نامطلوب و سوق یافتن خویشتن انسان به سوی کمال مطلوب.

اگرچه در دوره تاریخی پیش از این نیز در اندیشه مسیحی و اسلامی نمونه‌هایی از نگرش هنجاری - دینی نسبت به انقلاب وجود داشته است،^۶ در حال حاضر، آراء متفکرانی چون گوستاو گوتی پرز، انریکو داسل و علی شریعتی از نمونه‌های بارز الهیات

1. Hegel, G.W.; *Lectures on Philosophy of History*.

2. Marx, Karl; *German Ideology*.

۳. سارتر، ژان پل؛ اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر.

4. Orthodoxy 5. Orthopraxis

۶. مثلاً توماس آکویناس، جان فاکس و نیز ابن ماجه.

معطوف به انقلاب است.^۱

۳. تاریخ و انقلاب. موضوع تاریخ، تجربه انسان در طی زمان است و انقلاب یکی از برجسته‌ترین تجربیات انسان است. تاریخ جوامع، تمدنها، شخصیتها و اقوام هر یک به گونه‌ای خاص شرح زندگی را بازگو می‌کنند. در میان مورخان برجسته دنیا دو توکویل، میشله و هابزبام نمونه‌های بارزی هستند که به مقوله انقلاب پرداخته‌اند.

در حال حاضر دو شیوه عمده در مطالعه تاریخی را می‌توان برشمرد: یکی تاریخ طبیعی و دیگری تاریخ اجتماعی انقلاب. کرین برینتون گونه‌ای از حیات طبیعی برای انقلابات قائل شده است. وی برای همه انقلاباتی که به صورت تطبیقی مورد مطالعه قرار داده است چند مرحله حیات را در نظر گرفته است. وی حیات انقلابات را حاصل یک رابطه ارگانیک مابین خواست و عمل انقلاب از یکسو و شرایط عینی مساعد از سوی دیگر می‌داند. وی با اشاره استعاره‌ای به وقوع انقلابات به مانند رشد گیاهان، بر بُعد طبیعت‌گرایانه تعبیر خود از انقلاب تأکید می‌ورزد.^۲

از طرف دیگر، تاریخ اجتماعی به شیوه متفاوتی به مقوله انقلاب پرداخته است. توجه به حیات روزمره و دغدغه‌ها و درگیریهای مردم عادی موضوع محوری در مطالعات تاریخ اجتماعی است. مکتب «آنال» در سالهای پس از جنگ جهانی دوم نقش مؤثری در گسترش مطالعات تاریخی اجتماعی داشته و کمک شایانی به مطالعه مقولاتی چون انقلاب کرده است.^۳

۴. ادبیات و انقلاب. مقوله انقلاب با ادبیات پیوندی بنیادین دارد. انقلاب در شعر، داستان‌نویسی، نمایشنامه‌نویسی و رساله‌نویسی به شکلی بارز حضور دارد. اشعار پابلو نرودا، داستانهای دانشور، رساله‌های آلبر کامو و نمایشنامه‌های برتولت برشت از نمونه‌های شناخته شده در این زمینه هستند. در چند دهه اخیر آثار گابریل گارسیا مارکز

۱. شریعتی، علی؛ مجموعه آثار.

- Gutierrez, G.; *A Theology of Liberation*.

۲. برینتون، کرین؛ کالبد شکافی چهار انقلاب.

3. Braudel, Fernand; *On History*.

جایگاه خاصی در ادبیات جهان پیدا کرده است. اگرچه در سبک خاص وی بصراحت از انقلاب نام برده نمی‌شود، واقعگرایی جادویی او دربرگیرنده تاریخ پرتب و تاب مردم امریکای لاتین است و در این میان مبارزه و انقلاب جایگاه خاص خود را داراست.^۱ سیمین دانشور از دیگر نویسندگانی است که در زمینه مقاومت و انقلاب آثار برجسته‌ای به جای گذاشته است. در سووشون مقاومت و در جزیره سرگردانی انقلاب به گونه‌ای روایت شده است که مقاطع حساسی از تاریخ ایران معاصر را به تصویر می‌کشد.

۵. فلسفه سیاسی و انقلاب. فلسفه سیاسی در پی پاسخ به پرسشی چون خیر برتر و بهترین سامان سیاسی - اجتماعی است و همچنین، یافتن ملاک نهایی برای پاسخ مناسب به پرسش قدرت. در همین چهارچوب، فلسفه سیاسی با مقوله انقلاب مرتبط می‌شود. بنابراین، مقوله انقلاب در فلسفه سیاسی مفهومی ثانوی است زیرا پاسخی به پرسش قدرت است.

در فلسفه سیاسی، مقوله انقلاب به عنوان گونه‌ای از کنش در قبال قدرت مورد قضاوت هنجاری قرار می‌گیرد. قضاوت هنجاری درباره انقلاب (یا شورش یا عدم اطاعت) در کنار مقوله اطاعت (یا الزام سیاسی) و در ارتباط با بحث عدالت (یا ساختار توزیع قدرت در جامعه) انجام می‌گیرد. در اینگونه قضاوت، فیلسوف سیاسی به ضرورت یا عدم ضرورت ماهوی اطاعت یا اعراض از قدرت مستقر، به درستی یا نادرستی اطاعت یا اعراض - آنگونه که خیر فردی یا جمعی به نظر وی ایجاب می‌کند می‌پردازد.^۲ البته، در تاریخ فلسفه سیاسی، انقلاب در مقایسه با دیگر مقولات بسیار کمتر مورد توجه بوده است. با این وصف، در میان فلاسفه سیاسی که به شکلی انقلاب را مورد تأیید هنجاری قرار داده‌اند می‌توان از آنارشیستها، ژرژ سورل و هربرت مارکوزه نام برد.

۱. مارکز، گابریل گارسیا؛ کسی به سرهنگ نامه نمی‌نویسد.

۲. اشتراوس، لئو؛ فلسفه سیاسی چیست. و کوئینتن، آنتونی؛ فلسفه سیاسی. و اسپریگنز، توماس؛ فهم نظریه‌های سیاسی.

۶. ایدئولوژی سیاسی و انقلاب. ایدئولوژی سیاسی گونه‌ای از اندیشه است که به تفسیر و تبیین وضع موجود، توجیه یا تقبیح این وضع، ارائه تصویری از وضعیت مطلوب و در نهایت ارائه راهکارهای لازم برای رسیدن به وضع آرمانی می‌پردازد. در یک ایدئولوژی سیاسی، انقلاب راه رسیدن به وضعیت مطلوب است. آنچه ابتدا به ساکن در یک ایدئولوژی سیاسی اهمیت دارد، جایگزینی وضعیت ناپسند موجود با وضعیت مطلوب است. انقلاب راهکاری است که در چهارچوب یک ایدئولوژی سیاسی در خدمت فرایند جایگزینی قرار می‌گیرد. نهایت امر این است که ایدئولوژی سیاسی رویکردی تجویزی با مقوله انقلاب دارد.^۱ در میان متفکرانی که از منظر ایدئولوژیک به مقوله انقلاب پرداخته‌اند می‌توان از لنین، مائوتسه تونگ و آمیلکا کابرال نام برد.

۷. نظریه سیاسی و انقلاب. نظریه سیاسی دربرگیرنده تعمیمات نظری درباره واقعیت سیاسی است، یعنی آن وجهی از واقعیت که معطوف است به فعالیت‌هایی که متوجه تلاش و تقابل منافع متضاد در حوزه قدرتند. نظریه سیاسی به تحلیل سامان سیاسی موجود می‌پردازد و فرایندها و تبعات فعالیت سیاسی را تجزیه و تحلیل می‌کند. نظریه سیاسی در پی سامان نظری و تفسیر و تبیین واقعیت سیاسی است. هر تغییری در حیات سیاسی موضوع نظریه سیاسی است، و به طریق اولی انقلاب نیز اینگونه است. در میان نظریه پردازان سیاسی انقلاب به سه نظریه پرداز می‌توان اشاره کرد: ارسطو با کتاب سیاست؛ هانا آرنست با کتاب انقلاب و ساموئل هانتینگتون با کتاب سامان سیاسی در کشورهای در حال دگرگونی. ارسطو به شرایط گوناگون سیاسی که زمینه‌ساز بروز انقلاب بوده است پرداخته و نقش انقلاب را در تغییر ساختار سیاسی بررسی کرده است. هانا آرنست، با به کارگیری شیوه تفهیمی، سعی در فهم معنای انقلاب در ذهن انقلابیون و کشف ارتباط مابین نگرشها و ادراکات در مورد انقلاب و پیامدهای آن داشته است.

نظریه توسعه نامتوازن هانتینگتون در عین بدیع بودن، از لحاظ نظری کاملاً به

1. Rajai, Mosttafa; *Comparative Political Ideologies*.

جامعه‌شناسی کارکردگرایی ساختاری وابسته است. آنچه در علوم سیاسی به نام مکتب مدرنیسم شناخته شده است در واقع نظریه سیاسی مکتب کارکردگرایی ساختاری است. بر این اساس، هانتینگتون انقلاب را نتیجه فرایند بی‌ثباتی سیاسی می‌داند. این بی‌ثباتی، خود حاصل عدم توازن در میان بخشهای مختلف نظام اجتماعی است. به نظر وی، رشد سریع اقتصادی باعث بسیج اجتماعی روستاییان و روشنفکران شهری می‌شود که در شرایط فقدان نهادهای سیاسی با کفایت به بی‌ثباتی ختم می‌شود.

۸. جامعه‌شناسی تاریخی و انقلاب. موضوع مورد مطالعه در جامعه‌شناسی تاریخی، تغییر است. تغییر یعنی انتقال یک جامعه از وضعیتی به وضعیت دیگر به گونه‌ای که برای یک نسل قابل مشاهده باشد. اولین جامعه‌شناس تاریخی ابن خلدون است.

جامعه‌شناسی تاریخی به دنبال «کشف ساز و کارهایی است که از طریق آنها جوامع تغییر می‌کنند یا خود را باز تولید می‌کنند». جامعه‌شناسان تاریخی تلاش دارند تا «پیوندی بین شفافیت مفهومی، تعمیم‌های قیاسی و تجسس مشاهده‌ای ایجاد کنند»^۱. جامعه‌شناسی تاریخی جزء جدایی‌ناپذیر نظریه‌پردازی اجتماعی است، اما تا چند دهه اخیر به طور مستقل جایگاه خود را در میان رشته‌های مختلف علوم انسانی پیدا نکرده بود. با اثر برجسته برینگتون مور یعنی ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی این رشته هویت خویش را بازیافت. در حال حاضر، انقلاب به عنوان بارزترین تجلی تغییر در ساختار یک جامعه مورد توجه جامعه‌شناسان تاریخی است.

پرسش اصلی در جامعه‌شناسی تاریخی این است که چه عامل یا عواملی در تاریخ یک جامعه باعث ایجاد تغییر در تمام وجوه حیات آن می‌شود. عواملی چون عصیبت، جمعیت، تضاد، فتاوری، ایدئولوژی، اقتصاد و فرهنگ هر یک به عنوان عامل تعیین‌کننده در فرایند تغییر اجتماعی مورد توجه متفکران مختلف بوده است. انقلاب فصل مشترک کلیه این نظریات است، زیرا تبیین رابطه هر یک از این عوامل با تغییر

1. Smith, Dennis; *The Rise of Historical Sociology*.

انقلابی به کاربرد روشها و چهارچوبهای نظری نیازمند است که جامعه‌شناسی تاریخی هم خود را بر آن نهاده است.^۱

از جمله برجسته‌ترین آثار در این چهارچوب می‌توان به آثار ماکس وبر، همچنین ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دمکراسی اثر برینگتون مور و دولت و انقلابات اجتماعی اثر تدا اسکاچپول اشاره کرد. ماکس وبر در بررسی نقش انقلابی کاریزما با شیوه‌ای تفهیمی به بررسی پدیده انقلابات پرداخته است. مور به چهار نوع تحول تاریخی عمده اشاره دارد که آنها را با نامهای تحول غیرانقلابی (هند)؛ انقلاب کمونیستی - کشاورزی (چین و روسیه)؛ انقلاب فاشیستی (آلمان و ژاپن) و انقلاب بورژوازی (فرانسه، انگلیس و امریکا) مشخص می‌کند. این نوع‌شناسی را، مور با اتکا به مشاهدات تاریخی حول ارتباط چهار متغیر عمده انجام می‌دهد. این متغیرها عبارتند از نظام کشاورزی، رابطه دولت با طبقه مسلط، توان انقلابی کشاورزان و انگیزه‌های بورژوازی.

اسکاچپول در پیگیری نظریه مور، با قائل شدن نقشی مستقلتر برای دولت، به نظریه جدیدی در باب انقلاب دست می‌یابد. طبق این نظریه، آنچه مهم است توجه به «پیدایش» انقلاب در درون رژیم قبلی است. وی انقلابات را حاصل ارتباط بین سه متغیر عمده می‌داند: ۱) شرایط تاریخی و بین‌المللی؛ ۲) خودکامگی دولت حاکم؛ ۳) نظام کشاورزی در جامعه. اسکاچپول متعاقب وقوع انقلاب اسلامی ایران در تکمیل نظریه خود به نقش ایدئولوژی در تکوین انقلابات توجه خاصی نشان داده است.

۹. روانشناسی اجتماعی و انقلاب. موضوع مطالعه در روانشناسی اجتماعی شخصیت و رفتار فرد در محیط اجتماعی و توجه به فراشدهای تعامل و رفتار در گروه‌هاست. به گفته استوتزل، مطالعه «رفتار افراد در گروه یا نسبت به قالبهای گروهی یا در بافت جمعی» در قلمرو روانشناسی اجتماعی قرار دارد. در این قلمرو پرسش اصلی این است که چگونه در شخص معینی با توجه به عوامل مؤثر در او و به عنوان

۱. روشه، گی؛ تغییرات اجتماعی.

شخص، رفتار به وجود می‌آید؟ در این قلمرو کلی می‌توان پنج دسته از موضوعات را که مورد توجه محققان روانشناسی اجتماعی است نام برد: ۱) روابط فرد و فرهنگ؛ ۲) رفتارهای روانی در اوضاع و احوال اجتماعی؛ ۳) شخصیت از نظرگاه روانی و اجتماعی؛ ۴) جنبه‌های گوناگون تعامل میان اشخاص؛ ۵) رفتار در گروه‌های وسیع یا روانشناسی توده‌ها.

از میان حوزه‌های دانشگاهی که به بررسی موضوع انقلاب می‌پردازند، روانشناسی اجتماعی بیشترین فاصله نظری را دارد. روانشناسی اجتماعی با واسطه نظریه‌پردازی که خود روانشناس نبوده‌اند به مقوله انقلاب مرتبط شده است. از میان پنج دسته موضوعی که مبنای مطالعه انقلاب قرار گرفته‌اند، بحث شخصیت و رفتار در گروه‌های وسیع بیشترین پشتوانه نظری را فراهم آورده است. یکی از مباحث عمده در بحث شخصیت مقوله «عادت و وضع نفسانی» است. در روانشناسی، پیروان مکتب رفتارگرایی قائل به این نکته‌اند که «اعمال افراد در واقع اعمالی آموخته شده است و آنچه شخص را به واکنش و می‌دارد، اوضاع و احوال محیط اوست»^۲ ... در این میان نظریات فستینگر^۳ در باب شکاف ادراکی یکی از مبانی نظری در بحث روانشناختی انقلاب بوده است. این نظریه بر این اصل مبتنی است که هرکس نخست فردی است که در جهان وضعی دارد، یعنی رفتارش در محیطی که به نظر او واقعیت است، جریان می‌یابد. بنابراین نخستین کارکرد عقاید، سازگاری با واقعیت یا ارزشیابی امر خارجی است.^۴ حال اگر بین عقیده شخص و واقعیات بیرونی شکافی حاصل شود شخص دچار بحران می‌شود؛ از این رو سعی در کاهش این شکاف دارد. گش و ندر نخستین کسی بود که بر این اساس نظریه انقلاب خود را طراحی کرد.

دسته دوم نظریات روانشناسی انقلاب متکی بر نظریه روانشناختی اجتماعی در باب رفتار جمعی است. رفتار جمعی «عالی‌ترین قلمرو روانشناختی اجتماعی» است.^۵

۱. استوتزل، ژان؛ روانشناسی اجتماعی. ۲. همان؛ ص ۲۳۴.

3. Festinger

۴. همان؛ ص ۲۳۹. ۵. همان؛ ص ۳۱۸.

مطالعه رفتار جمعی به روانشناسی افرادی که به صورت انبوه درآمده‌اند معطوف است. جیمز دیویس با تکیه بر آراء روانشناسانی همچون دولارد و میلر، به طرح نظریه انقلاب خود با توجه به رفتار جمعی حاصل از بیتابی پرداخت. طبق این نظریه هرگونه رفتار جمعی که برخلاف وضع موجود اعمال شود پرخاشگری است که حاصل بیتابی است. دیویس انقلاب را حاصل چنین فرایندی می‌پنداشت و پس از وی تدگار به ارائه نظریه جدیدی در همین چهارچوب نایل آمد.

اگر پارادایم را به معنای الگوی تفحص بشناسیم، علوم انسانی - اجتماعی از ابتدا چند الگویی بوده است. اجماع در روش‌شناسی که مطلوب علوم انسانی - اجتماعی بوده هیچگاه به دست نیامده است. منتها، آنچه فقدان پارادایم واحد را در این علوم کم‌تأثیر کرده است تنوع موضوعات مورد بحث در هر یک از بخشهای این علوم است؛ اما آنجا که همگی به موضوع مشترکی می‌پردازند فقدان پارادایم بیش از پیش نمایان می‌شود. انقلاب از جمله این موضوعات است.

از انقلاب فرانسه تا انقلاب اسلامی ایران دورانی است که دربرگیرنده راههای فکری بسیار برای نظریه‌پردازی در مورد پدیده انقلاب بوده است و اکنون ما شاهد تلاشهای جدیدی برای دسته‌بندی نظریه‌های انقلاب هستیم؛ اما آنچه مهم است منطق حاکم بر این دسته‌بندیهاست. هر یک از دسته‌بندیهای موجود بر ملاک و معیار روشنی مبتنی بوده است. طبیعی است که هر یک از این ملاکها بیانگر وجه یا جوهری از نظریات دسته‌بندی شده است؛ اما به این نکته بدیهی کمتر توجه شده است که این نظریه‌ها بیش از هر چیز دیگر جوهره علوم انسانی را در خود دارند و اصولی‌ترین شیوه دسته‌بندی آنها آن است که جایگاه هر یک در مجموعه این علوم شناخته شود.

این نظریه‌ها ممکن است بر اساس نسلها، مکتبها، رویکردها و جز اینها دسته‌بندی شوند، اما مهم این است که همه این ویژگیها خود حالت ثانوی نسبت به یک خصیصه اولیه یعنی معرفت اجتماعی - انسانی دارند. بنابراین روشنترین و شاید کلانترین منظر برای دسته‌بندی نظریه‌های انقلاب مجموعه علوم انسانی است.

نظریه‌های موجود در مجموع بیانگر این نکته‌اند که هیچ سطحی از سطوح حیات

انسانی فارغ از مضمولیت نظریه پردازی در باب انقلاب نیست. فراگیری بحث در باب انقلاب از خردترین سطح حیات انسانی، یعنی احساس فردی نسبت به وضعیت آنی، تا کلاسترین سطح، یعنی فلسفه تاریخ را دربرمی گیرد. گام اول در تدوین یک پارادایم می تواند همین اصل باشد.

کتابنامه

- ابن خلدون، عبدالرحمن؛ مقدمه؛ ترجمه محمد پروین گنابادی؛ تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، چ ۴، ۱۳۶۲.
- ارسطو، سیاست؛ ترجمه حمید عنایت؛ تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چ ۳، ۱۳۷۱.
- اسپریگنز، توماس؛ فهم نظریه های سیاسی؛ ترجمه فرهنگ رجایی؛ تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۰.
- استوتزل، ژان؛ روانشناسی اجتماعی؛ ترجمه علی محمد کاردان؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چ ۴، ۱۳۶۸.
- اشتراوس، لئو؛ فلسفه سیاسی چیست؛ ترجمه فرهنگ رجایی؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- برینتون، کرین؛ کالبدشکافی چهار انقلاب؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ تهران: نشر نو، چ ۵، ۱۳۷۰.
- بشیریه، حسین؛ انقلاب و بسیج سیاسی؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
- دانشور، سیمین؛ جزیره سرگردانی؛ تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲.
- روشه، گی؛ تغییرات اجتماعی؛ ترجمه منصور وثوقی؛ تهران: نشر نی، چ ۴، ۱۳۶۸.
- سارتر، ژان پل؛ اگزستانسیالیسم و اصالت بشر؛ ترجمه مصطفی رحیمی؛ تهران: انتشارات نیلوفر، چ ۹، ۱۳۷۶.
- شریعتی، علی؛ مجموعه آثار؛ تهران: انتشارات الهام.
- کوئینتن، آنتونی؛ فلسفه سیاسی؛ ترجمه مرتضی اسعدی؛ تهران: انتشارات بین المللی هدی، ۱۳۷۱.
- کوهن، استانفورد؛ نظریه های انقلاب؛ ترجمه علیرضا طیب؛ تهران: نشر قومس، ۱۳۶۹.
- مارکز، گابریل گارسیا؛ کسی به سرهنگ نامه نمی نویسد؛ ترجمه جهانبخش نورائی؛ تهران: انتشارات خواجه، ۱۳۷۰.

مشیرزاده، حمیرا؛ «نگرشی اجمالی به نظریه‌های انقلاب در علوم اجتماعی»، مجموعه مقالات انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن؛ ج ۱، قم: معاونت امور اساتید، نهاد و نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها.

مور، برینگتون؛ ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دمکراسی؛ ترجمه حسین بشیریه؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.

هانتینگتون، ساموئل؛ سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ تهران: نشر علمی، ۱۳۷۰.

Arendt, H.; *On Revolution*; N. Y.: Viking Press, 1963.

Braudel, Fernand; *On History*; Chicago: University of Chicago Press, 1980.

Foran, J.; "Theories of Revolution Towards the Fourth Generation", *Sociologic Theory*; V. XI, N. 1, 1993.

Gutierrez, G.; *A Theology of Liberation*; English Translation, N. Y.: Maryknoll, Orbis Book, 1973.

Hegel, G.W.; *Lectures on Philosophy of History*; London: G. Bell & Son, 1890.

Johnson, Chalmers; *Revolutionary Change Little*; Boston: Brown and Co, 1996.

Marx, Karl; *German Ideology*; Moscow: Progress Publisher, 1976.

Rajai, Mostafa; *Comparative Political Ideologies*; N. Y.: St. Martin's Press, 1984.

Raphaël, David; *Problems of Political Philosophy*; London: Macmillan, 1990.

Skocpol, Theda; *State and Social Revolutions*.

Skocpol, Theda; *Visions and Methods, in Historical Sociology*; Cambridge: U.P., 1987.

Smith, Dennis; *The Rise of Historical Sociology*; Oxford: Polity Press, 1991.

Taylor, Stan; *Social Science and Revolutions*; N. Y.: St. Martin's Press, 1984.